

## دختر و ستارگان دریایی

نویسنده: احمد حسینی | تاریخ انتشار: 2026/09/22



این داستان برگرفته از داستان «ستاره‌انداز» اثر لورن آیزلی (Loren Eiseley) است.

مردی در روزی طوفانی کنار دریا قدم می‌زد. در میان راه، چشمش به دختری افتاد که کنار ساحل ایستاده بود و هر از گاهی خم می‌شد، چیزی را از روی شن‌ها برمی‌داشت و به دریا پرتاب می‌کرد. مرد نزدیک رفت و پرسید:

«اینجا چه می‌کنی؟»

دختر پاسخ داد:

«دارم ستاره‌های دریایی را نجات می‌دهم. وقتی دریا طوفانی می‌شود، موج‌ها آن‌ها را به ساحل می‌اندازند. اگر کسی دوباره آن‌ها را به دریا برنگرداند، روی ساحل می‌مانند و از بین می‌روند.»

مرد لبخندی زد و گفت:

«کارت تحسین‌برانگیز است، اما مگر نمی‌بینی هزاران ستاره‌ی دریایی در این ساحل افتاده‌اند؟ نجات دادن چند تای آن‌ها چه تفاوتی ایجاد می‌کند؟»

دختر بی‌آنکه پاسخی بدهد، خم شد، یکی از ستاره‌های دریایی را برداشت و با تمام توان به دل دریا پرتاب کرد.

سپس رو به مرد کرد و گفت:

«برای همین یکی، همه‌چیز تغییر کرد.»